

## دوگانه پرستی و ایرانی؟!

آقای برهان ابن یوسف

\* ایرانی همیشه یگانه پرست است . . .

\* از یگانه پرستی ایرانی تا، هزار خدایی بیگانگان!

\* دو خدا و یک نگاره!؟

\* پیروی ایرانی از انیرانی . . . !

\*ایرانی ،

یگانه بینی و یکتا پرستی . . .

دراز زمانی است که برخی استاد و خاور شناس ؛

ما ایرانیان را به «گناهخوانی- اتهام» دوگانه پرستی؛

سرزنش می فرمایند! . . . و در این زمینه؛

یونانیان نخستین گام ها را برداشتند و پس آن گاه،

دگران چشم و گوش بسته ، راه آنان پیمودند! ... شگفتا که خودیان نیز همان گفتند و

نوشتند که آنان فرمایش داشتند!

انگار گفته و نوشته ی فرنگی، چون و چرا ندارد!

فرنگیان همه چیز را از دروازه ی دید خویشتن دیدند و ... چون نیاکان شان پذیرای خدایان

گوناگون بودند، چون در هر شهر یونان، با خدایان گوناگون رویاروی بودند، گزارشگران

یونانی، سرگذشت نویسان و سرگذشت ساران یونانی، نیاکان ما را برخوردار از خدایان

گوناگون فرمودند! در این راه، دست و دلبازی یونانیان، مرزی نداشت و تا دلشان خواست و

توانستند، برای ایرانی خدا دست و پا کردند! چنان که گویی؛

ما ایرانیان ، به شمار ستارگان آسمانی، خدا در زمین داشتیم! ... و این از آن جا پدید

## ایران زمین

آمد که ؛

ایرانیان در میان مردمان، نخستین کسان هستند که راه آسمان پیش گرفتند و «ستاره شناسی» از خود برجای نهادند و گاهشماری پدید آوردند و به شناخت هایی زیبا و سازنده رسیدند.

... از گذشتگان چنین داریم؛

« هر زن و مردی را در آسمان ستاره ای است ویژه، به نامگانه ی او» ... و از پیر پارس، حافظ، ماندگار سرودی این چنین برجای مانده است؛

«کوکب بخت مرا، هیچ منجم نشناخت»

... و از سویی دیگر ؛

نیاکان سرافرازمان ، مردمان راه «خدای خاک» دانستند و هر خدای خاک را در آسمان ، ستاره ای به نامگانه(عنوان) او می دیدند! ... و یونانیان تا دلشان خواست خدایان گونه گون برای ایرانیان شناختند!

... و ایرانی را خدایی است یگانه و یکتا ... همین و بس،

چگونگی خدای ایرانی را در همین جستار، باز می نویسیم .

✽ از مهریان تا مزدکیان،

همه با خدایی یگانه ...

از کهن روزگاران تا زمان زرتشت و از آن زمان تا روزگار مزدک را، گام به گام می پیماییم و بی آن که خوانندگان را سردرگم زمان و گفته ی این آن سازیم ؛

«داستان راستان» باز گوییم و ردپای نیاکان خود زنییم.

بشود به «خود خدایی» رسم و در آیینی همه نمای گات ها، خود را در خدا و خدا را در خود ببینیم .

✽مهریان ، خورشید را خدا دانستند!؟

در میان دین های گوناگون در ایران ، مهرپرستی، پیشینه ای بس کهن دارد. شاید به دیرینگی مردمان ... و مهر ، خدای یگانه ایرانی است.

### ایران زمین

مهر، این کهن خدای ایرانی را، سه نماد (سمبول) در جهان هستی آشکار است:

\* خورشید، نماد آسمانی مهر

\* آتش، نماد زمینی مهر

\* مهر(عشق)، نماد درونی مهر است؛

هرکدام را در اندیشه آوریم؛

«خدای یگانه ایرانی» را رویاروی داریم.

... و این، نخستین گام نیاکان پاکدل ما ایرانیان، واپسین گام دیگران است که خدا را در

آسمان ها جستجو می کنند!

همان گونه که یاد آور شدیم؛

ایرانی بس زود، از آسمان به زمین آمد.

پرتوی از ویژگی زیبا و سازنده ی هستی آشکار را، در آتش دید و در پی آتش نهائی، به

آتش نهادی رسید و...

هوده ی (نتیجه) جست و جو و گردش زیبا و پویای خود را، بس زود به دریافت رسید و

پیر بلخ مولوی.

هزاران هزار پرسش در زمینه ی خدانشناسی را این گونه پاسخ داد؛

بگر دیدم اندر دل خویشتن

در آن جاش دیدم، دگر جا نبود

... و ایرانی در سراچه دل، دیده به دیدار دوست خوش کرد و دل را خانه ی خدا دانست.

مهریان را دو زمان زندگی است. پیش از زرتشت و پس از او.

آن چه آمد، از آن پیش از پیدایش زرتشت و ماندگار سروده ی جاوید او، گات هاست.

... پس از زرتشت، با میتراپی رویاروی هستیم چهره یافته در قالب (قالب) مردمی. همان

کالبدی که بیشتر برون از ایران، به ویژه در پهنه ی پهناور اروپا با او رویاروی هستیم که

گرداگرد دوهزار سال پیش تا چند سده پس از آن، چنان کشت و کشتاری از میتراپیان،

دوستداران مهر یا «مهریان» شد که مرزی نداشت!

## ایران زمین

سرانجام؛

پس از جنگ های خانمان برانداز و مرگبار چند سده ای، به خواست مردی از پدران کلیسا، سرگذشتی ساختند و پرداختند در دست جهان و جهانیان نهادند که از مهرآبه (محرابه) ها آغاز شد و به کلیسا پایان یافت!

از میان توده ی آتشی که به جان مهربان، مهرپرستان و دوستداران مهر زدند؛ مردی گمانی به نام «عیسی» سر از آتش برداشت و آیین ترسایان اروپا و پس آن گاه، جهان را در گرفت و ... !

راستی آیا، هرگز از خود پرسیده اید، چه رازی در میان است که؛  
کهن ترین کلیساها، بر بالای مهر آبه های میتراپی زندگی یافته است!؟

※ زروانیان را، زمان خداست

در میان آریاییان، مردمی دانشمند پای به جهان نهادند. آنان که توانستند به ارزش فراوان دانش اندیشند و پی به ویژگی های شادیبخش و پرشکوه دانش بردند و از دست آورد دانشی خود، جهانیان را ارمغان هایی پیشکش کنند.

مهربان یا پرستندگان مهر، از هستی، برداشتی بس زیبا داشتند. برداشتی که بسیار ساده، آن را به گفته ی امروزیان در «برابری – معادله» ای روشن دیدند؛

«هستی = خرد \ زمان «نیرو»

از آن جا بود که در پی ایشان، زمانشناسان، به ارزش بی پایان زمان پی بردند و برای زمان، چنان ارجی شناختند که هستی یا خدا را در زمان دیدند و یا به گفته ای دیگر؛

«زمان بی مرز یا کرانه ناپیدا را خدا دانستند.» آنان به زمان، منش = شخصیت دادند و؛  
زُروان یا زَروان را خدا دانستند.

زمان اَکرانه یا زمان کرانه ناپیدا را زروان خواندند و خود را دوستدار یا پیرو زروان گفتند و خویشتن را «زروانی» دانستند.

## ایران زمین

\* خردگرایان را،

خرد، خداست

ردپای خرد را از کهن روزگاران، در پهنه ی پهناور گسترده دشت ایران، از زادگاه نخستین آریائزادان که ایرانویچ خوانده می شود، می بینیم تا ؛  
در پی کوچ بزرگ و گسترده ای که در آن ، کاروان هستی، به کاروانسالاری زرتشت، خانه و کاشانه پشت سر نهاد و به دنبال خورشید، از خاور به باختر آمد تا ... هزار سال پیش که «خداوند جان و خرد»

در شاهنامه ی فردوسی ، چهره ای تازه یافت.

زرتشت، به شناخت سرور دانا، اهورا مزدا رسید.

گام به گام پیش آمدیم تا کهن پایگاه دانش نخستین را پشت سر نهادیم. زروان را شناختیم که؛ «زمان کرانه ناپیدا را نمود است» ... و زروان چونان مهر، زیستی دوگانه دارد. پیش از زرتشت و پس از وی... همه ی این ها، در اوسانه (اسطوره) آریایی زایش دوهمزاد نیک و بد از زروان داریم و ردپای نخستین فریب را می بینیم که؛  
نماد بد، نماد نیک را فریب داد! سپس در بخشی از زمان، بدی بر نیکی، تاریکی بر روشنایی، بدبویی بر خوش بویی، سوگ بر شادی و ... پیروزی یافت!  
... و خدای زمان زن بود و زاینده و یگانه .

\* زرتشت آریایی، تکدانه مرد سرفراز و یگانه ی ایرانی، همو که در دل دریای گسترده و ژرف فرهنگ ایران، هستی یافته است، همانند سدفی (صدفی) است پرورش یافته ی دامن فرهنگ که رهی به جهان درون یافت. در پی شناسایی ، به شناختی ویژه رسید. نیروهای گوناگون و نهان و آشار را بررسی کرد. با شناخت سه گوهر ناب ارزشمند، «نیکی» را شناخت. با بهره گیری از «نیکی» دستگاه فرزانی (فلسفی) خود را «هستی یگانه» بخشید و «اندیشه ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک» را به نامگانه ی؛  
«نخستین دستگاه فرزانی» جهان و جهانیان را ارمغانی جاوید، ارزانی داشت.

### ایران زمین

«سرور دانا» همو که «اهورا\_مزدا، اهورامزدا، مزدا اهورا» خوانده شدست، به روزگار سرگذشتی «خدای یگانه ایرانی» شناخته شد. خدایی که ردپاش را در «دستگاه بینشی ایران» یا به گفته ای دگر؛

«دستگاه عرفانی ایرانی» می توان دید.

\* مانی، فرزانه ی اندیشمند ایرانی را، «روشنی خداست» و باز هم یگانه.

زیست و زندگی «مانی» روشن است و آشکار.

مردی که هستی را در روشنی (نور) می دید و چه زیبا.

در اندیشه ی مانی «خدا روشنی ناب» است.

اندیشه ای که چونان اندیشه ی نیاکان و پیشینیان اش، هستی بخش جهانیان و از آن میان، دین های سامی شده است. آن گونه که؛

اگر ویژگی های خورشید هستی بخش فرهنگ ایران را، از مردم جهان برگیرند، گویا دارایی چشمگیری از آنان برجای نمی ماند!

به خدای پذیرفته شده ی ایرانیان اندیشید. برای نمونه؛

مهر را در اندیشه آورید و نماد آسمانی اش «خورشید» یاد نماد زمینی اش «آتش» را.

اگر همین امروز، خورشید آسمانی، دم فروبنده، سامان خورشیدی (منظومه شمسی) چه بر سرش می آید؟! همه از میان می رود!

آیا به ارزش شناخت فراوان دید و دیدگاه نیاکانی و یگانه پرستی آریائی\_ ایرانی، آشنا شدید!؟

به «آتش» و هرگونه آتش بنگرید که نماد زمینی هستی است.

آیا در زیست کنونی، بی آن که پای گونه ای آتش در میان باشد، شدنی است؟! هرگز... !  
ردپای آتش در دین های سامی را نگاه کنید و هنایش (تأثیر) ژرف فرهنگ ایران در دیگران را آشکارا، گواه باشید.

در تازه ترین دین سامی، اسلام، آتش از پایگاهی بلند برخوردار است.

شید پاروشنی (نور) به ویژه «روشنی ناب» برخوردار از پایگاهی بلند است. مگر گفته

## ایران زمین

نشده است:

«الله نورالسموات والارض \_ خدا روشنی آسمان ها و زمین است».

زیبائی اندیشه ی مانی را در پرتو خورشید هستی بخش و یا «فروغان فروغ هستی» یا به

گفته ی بیگانه «نور الانوار» نمی بینید!؟

خدای یگانه ایرانی را در پایگاه های گوناگون می بینید!؟

آیا فرزانه ی اندیشمندی چون مزدک را، سوشیانس یا تازه کننده نمی بینید!؟

آریاییان و از آن میان ، ایرانیان را با «هزاره» ها، بستگی ویژه ای است.

نیاکان بلند آوازه مان را باور چنین است؛

بر سر هر هزاره، نوکننده ی جهان آید که به زیباسازی اندیشه، گفتار و کردار مردمان

پردازد. نوکننده ای که سوشیانت یا سوشیانس خوانده می شود... شگفتا که در رهگذر

سرگذشت، چنین باور یا گمانی را، گاه به کردار، رویاروی خویش دیده ایم.

مزدک به روزگار غیباد ساسانی، برخاست و اندیشه اش همه جاگیر شد. چنان گسترش

اندیشه یافت که؛

شاهنشاه ساسانی، پذیرای پیشنهادهای وی شد. پیشنهادهایی که می توانست فراگرد

(محیط) آن روزی ما را، سر و سامانی تازه دهد و پیشگیر زشتی کار دستار بندانی شود

که به نام خدا، خدایان خاک را به بیگاری در پیشگاه شاه و شیخ کشانده بودند و مردان

دینی زمان، بر گرده ی مردم سوار بودند و به راستی؛

«موبدان سلطنت می فرمودند!» و به نام «خدای یگانه» چنان بر سر خدای خاک آوردند

که بیشترین مردم، چشم به راه نیروی ایزدی بودند!

باز هم خدایی یگانه!

... نیروی خدای یگانه ی بیگانه رسید و...

... بسیاری از خداشناسان، دروازه ها را به ناجوانمردی بر نیروی ایزدی «جُند اله» گشودند

و نمی دانستند؛

خدای بیگانه، جای خدای جان و خرد، خدای سرور دانا و ... را خواهد گرفت و خون روان

## ایران زمین

می سازد!

با آن که خدای بیگانه، یگانه خوانده می شد، نام هایی چنین داشت؛

«جبار \_ ظلام \_ مکار ... و خیرالماکرین!»

از خدای یگانه ی ایرانی گفتیم. باید به شناسایی گسترده ی ویژگی هاش پردازیم تا به شناختی زیبا و راستین از او رسیم. کار چندان دشواری رویاروی خود نداریم. بس است که نگاهی به نام های خدای یگانه ایرانی افکنیم. خدایی که با ۱۰۱ نام خوانده شده است.

خدایی که همه نیکی است و سراسر مهر، دوستی و مهربانی.

... و در برترین پایگاه بلند خدایی؛

«خدا را در خود و خود را در خدا می توان دید و به خود خدایی رسید.»

\* از یگانه پرستی ایرانی تا،

هزار خدایی بیگانگان!

ایرانیان، تنها و تنها یک خدا دارند. پیش از آن که به شناساندن او پردازیم، یادآور این نکته شویم که؛ چرا بیگانگان برای ما، خدایان گوناگون دست و پا کرده، دست و دل باز، ما را ارزانی داشته اند!؟

خدایان گمانی که بیگانگان، به ویژه «سرگذشت سازان یونانی» برای ما ساخته و پرداخته اند، در زمینه ی خدایان گمانی خودشان است، با شماری فراوان!! اگر به یاد آورید که؛ خنیاگران(موسیقیدانان) ایرانی، برای هر روز از سال، نغمه ای، سرودی، چامه ای، چکامه ای یا ترانه ای داشتند، بدان گونه که دو روز از سال را دو نوا، آواز و سرود یگانه نداشتند. اگر خداشان یگانه هست، آفریدگاری شان فراوان است و هر روز سال را با ساز و آواز ویژه ای گذراندند .. از این روی؛

چون هر روزشان برخوردار از زیبایی و شکوهی چشمگیر بود، به گمان شان، می بایست دست کم برای هرروز، خدایی می داشتند! ... و شمار گمانی خدایان، دست کم سی



## ایران زمین

سدوشست و پنج بود!

سروسامان دادن به این همه خدا، کار بندگان خدا نبود!

یکی از میان آن همه خدا، «الله اکبر» یا «خدای بزرگ تر» هم که نداشتند، با

برخورداری از گذشت بزرگوارانه؛

سی خدا برای ما شناختند!

می دانید چرا!؟

ایرانیان، نخستین مردمی هستند که؛

به شناخت گاهشمار و روز شمار رسیدند.

ایرانیان سال را به دوازده ماه سی روزی بخش کردند و هر روز را نامی نهادند. از

«اورمزد» کوتاه شده ی «اهورا مزدا = سرور دانا» گرفته تا «انارام – روشنی بی پایان».

از آن جا که برای هرروز، منش (شخصیت) ویژه ای می دانستند، نیایش ویژه ی آن روز

را هم داشتند که در همه ی آن ها، فرمان به نیکی، داد و دهش، دادگری و ... دیده می

شود.

دوستان و از آن میان «سرگذشت سازان» گمان که هیچ، باور داشتند؛

ما دارای سی و سه خدا هستیم! چرا سی و سه خدا!؟

از آن روی که سی روز ماه، نامیده به بیست و هشت نام است. در آن میان؛

سه روز نامیده به نام\_دی\_ آفریدگار داشتیم».

دوازده ماه سی روزی، سی سدوشست روز می شود.

پنج روز هم در پایان اسپندماه، به روزها می افزودند. که هر یک نامی ویژه داشت،

برگرفته از پنج بخش گات ها، کهن ترین سروده جهان. روی هم؛

سی و سه نام روز داشتیم که بیگانگان از آن ها به نام خدایان سی و سه گانه (!)

ایرانی، نام برده اند!

این گونه هم نیست که ؛

مادران و پدران ما، آرام نشینند و پذیرای گفتار هر سرگذشت ساز بیگانه باشند!

### ایران زمین

زنده یاد شادروان محمود هومن، گرانمایه استاد سرفراز فرهنگ ایران می فرمود:  
« فرهنگ هرکشور را مردمش می سازند و با آن زندگی می کنند.» در میان کرور، کرور  
زن و مرد ایرانی، کم نیستند کسانی که با فرهنگ ایران زندگی می کنند. اینان را باور  
چنین است؛

«فرهنگ ایران را، ایرانی زندگی تازه می بخشد.»

در پی رویارویی فرهیختگان ایرانی و سرگذشت سازان، سرانجام آنان بازهم گذشت از خود  
نشان دادند و تن بدان در دادند که؛

«ایرانی هفت خدا دارد!»

هفت خدا را از کجا می آورند!؟

در کهن فرهنگ ایران، رویاروی با «دستگاه بینشی ایران» هستیم. پیش از این یادآور شدم  
که از این دستگاه به نام «دستگاه عرفان ایرانی» و یا «عرفان ایرانی» نیز یاد شده است...  
و نگذیریم از این که؛

در درازای زمان، کهن دستگاه بینشی ایران، چنان دستکاری شده که اگر امروز روز،  
برداشت راستین خود، از آن دستگاه را بخواهیم نشان دهیم، برای دارندگان بنیادین اش هم،  
دشوار است، پذیرش آن !

کم نیستند کسانی که؛

«دستگاه بینشی ایرانی» را با «تصوف، عرفان و صوفیگری» درهم آمیخته چیزی از آن  
ساخته که به راستی بس دشوار است که بن را از ریشه های افشان، هرز، بیهوده،  
آزاردهنده و ... باز شناسند!

به هر روی؛ برای شناختی گذرا از دستگاه بینشی ایرانی، پدید آورندگان این دستگاه را،  
نام می بریم؛

«بهمن\_ اردی بهشت\_ شهریور\_ اسپند\_ خرداد و امرداد»

بی گمان، دستگاهی چنین، نیاز به هم آهنگ کننده ای نیز دارد. در باره ی «هم آهنگ  
کننده» دستگاه بینشی ایرانی که از آن به «امشا سپندان\_ جاودانان نیک» یاد شده، با

## ایران زمین

سه، پیشنهاد، اندیشه یا باور، رویاروی هستیم؛

سروش – فرمانبرداری

اهورا مزدا – سرور دانا

خرد – اندیشه نیک

دوستان بیگانه، با گذشت فراوان، برای ایرانیان برخوردار از فرهنگ؛

تنها «هفت خدا» شناختند و بس!

\* دوگانه پرستی!

تا امروز استادان ارجمند بیگانه، به ویژه ایران شناسان که گویا جدا شده از خاور شناسان

و یا به گفته پاره ای از «تازی نمایان – مستعربین!»، منشعب از شرق شناسان، در باره ی

خدایان گوناگون ایرانی، بسیار از خودگذشت نشان داده اند!

به زیانزد توده؛ «اگر بند از بندشان جدا کنند، تن به کمتر از دو خدا، برای ایرانی نمی

دهند!»

اینان که برگزیده ی خدای آسمانی نیستند!

آیا اینان با پسر خدا، یا خود خدا، خویشی دارند؟!

آیا برای اینان، از بهشت خدا، خوراک فرستاده شده است؟! سرزمین اینان که پیامبر خیز

نیست! پس؛

ایرانی نمی تواند یک خدا. آن هم آسمانی، با فرشتگان نر و ماده و بهشت و دوزخ آن

چنانی داشته باشد! ایرانیان، دین را واژه ی ایرانی – اوستایی و گرفته شده از «دینا» می

دانند که برابر است با

«دیدگاه درونی و ویژه ی هرکس». به هر روی؛

دوستان برای ما، دو خدا روشن کرده و در بایگانی با در و دربندشان، نگهداری می کنند!

بشود که در زمان، دو خدایی داشتن را به رخ ما کشند!

روزگار را ببینید!

### ایران زمین

ما آنان را به داشتن خدایان گوناگون و از آن میان،  
خدایان خون آشام که گره کارشان به خون دیدن و خون نوشیدن گشوده میشود، سرزنش نمی  
کنم!

آنان ما را با خدای خودمان که در سراچه ی دل، نگاه اش داشته ایم، تنها نمی گذارند و  
پی در پی ما را دوخدایی دانند!

بگذار بدانند! چه پیش می آید؟!

این هم، دو خدایی که دوستان برای ما ساخته و پرداخته اند؛

‡اهورا ‡ اهریمن

راستی؛

ایرانی پرستنده ی یک خداست؟! اگر چنین است؛

چرا دوگانگی بر سر زبان هاست !؟

نخست «کار اهورا و اهریمن» را به جایی رسانیم و باز گردیم!

اگر بتوان به جایی رساند و رسید!

راستی آیا شدنی است!؟

چه گونه می توان چیزی را به جایی رساند که نمی دانیم از کجا آمده است!؟

در سده ی کنونی، دستکاری هنری ویژه ای (!) در دستگاه فرزانی ایرانی «اندیشه نیک»

گفتار نیک و کردار نیک» شده است!

بشود که «آهنگ ردیف!» درست باشد!

راستی ، «ابروی تو. گر راست بدی، کج بودی!»

بزرگان دانشمند (!) ، به ویژه ادب شناس، از این دستگاه ، یادی چنین دارند؛

«پندار نیک \_ گفتار نیک \_ کردار نیک»!

دوستان، سازنده ی واژه های «اندیشه نیک» را که نزدیک به «مَنِشَنی» است را برداشته،

«پندار نیک» جا گذاشته اند! چرا !؟

برای این که «پندار» از دید آهنگ با واژه های ؛

## ایران زمین

«گفتار و کردار»، «ردیف» است!؟

گویا چنان هم نیست!

اگر از سویی؛

«بن» را با «گُف» و «کر» بسنجیم و «دار» را با «تار و دار» چیزی دستگیرمان نمی

شود!

از سویی دگر؛

«اندیشه و پندار» را باید وارسیم.

اندیشه کجا، پندار کجا!؟

از جاودانه گفتار پیر بلخ، مولوی دستمایه می آوریم؛

«ای برادر! تو همه اندیشه ای

ما بقی خود، استخوان و ریشه ای»

«اندیشه از دید مولوی» را دیدید در چه بلند پایگاهی بایدش دید!؟

اکنون «پندار و هم» را از دید مولوی ببینیم؛

«تو مپندار که من شعر، به خود می گویم»

«که به هشیاری و بیدار، یکی دم نزنم!»

تا جایی که به یاد دارم، این کوشش هنرمندانه (!) از آن استاد ارجمندی است مسلمان که

بن ریشه ی یهودی دارد و می کوشید تا «زمان زرتشت» را، چنان پیش آورد که یکی دو

هزاره، پس از موسی باشد!... و نمی دانم آن همه کوشش، چه سودی در پی داشت!؟

موسی اگر پدیده ای سرگذشتی باشد و به روزگار یکی از فرمانروایان مصری زیر نام

«فرعون» یا فرمانروایی «خداگون» باشد، می توان بدان رسید.

زرتشتی که می شناسیم، زرتشت سرگذشتی (تاریخی) نیست!

زرتشت، آفریدگار گات ها، مردی است که زمان اش به کهن روزگاران می رسد. زمانی که

آریاییان را سوی کشاورزی می کشاند... زمانی است که یخبندانی گسترده و همه جا گیر،

زادگاه آریاییان یا ایرانویچ را در برگرفته بود...

## ایران زمین

خوب. به گات ها سر می زنیم و ...  
از نشان فرهنگی ایران یاد می کنیم و پایه های کهن فرهنگ خود را باز ببینیم.  
فرهنگ ما، برآمده از خاک، نه فرو افتاده از آسمان و خداوند آن اش برآمده از خاک پاک  
هستند نه از مفاک ! با تیره خاکی لجن گون!  
فرهنگی که ریشه در خاک ایران دارد و بنمایه از ویژگی های آریایی - ایرانی .  
فرهنگی که مایه از «اندیشه ی سازنده ی ایرانی» دارد. فرهنگ ما، گاه با بهره گیری از  
دانش در پیاله ی «زبان» داد و ستد شده، گسترش یافته است و این گسترش را؛  
«هنر جهانگیر و دستکم هفت هزار ساله» اش، این سوی و آن سوی جهان برده و ... پایه  
های دوازده گانه ی فرهنگ ایران ما، برخوردار از ساختمانی زیبا، گیرا، ... و هستی بخش  
ماست.  
هرکدام از پایه ها را در برش خورشیدگون و یا به گفته ای نیلوفر آبی که نشانی است  
کهن، در یکی از برگ های یک اندازه و برابر می بینیم که از میان به دوپاره ی برابر،  
بخش شده است

پایه های فرهنگ ایران

\*خاک \*خون \*اندیشه \*زبان \*دانش \*هنر \*سرگذشت (تاریخ)  
\*ادب ( سروده\_ نوشته ) \*دیدگاه (دین\_کیش)\*فرزان(فلسفه) \*پینش (عرفان)  
به گفته ای دیگر ؛

ایرانی برخوردار از فرهنگی است که در هر بخش آن، نبردی پیگیر را می بینیم. نبردی که  
نشان از زیست ایرانی سرفراز دارد که در برابری (معادلی) ساده ای، چنین جا گرفته است؛  
«زیست - مهر \ رنج \ نبرد» ... و ایرانی را باور چنین است که؛  
در نبرد پیگیری که داریم، فرجام کار؛  
پیروزی روشنی بر تاریکی - زیبایی بر زشتی، نیکی بر بدی و ... را گواه ایم و مردمان،  
«پاک و پاکیزه» به بنیاد یا روشنی ناب باز می گردند.

## ایران زمین

دوگانگی پنداری!

راستی، نبرد دوگانه است!؟

اگر نبردی پدید آید، بی گمان دوگانه است. در یگانگی که نبردی پدید نمی آید...

همه روشنی را با روشنی، نبردی نیست.

چون از روشنی یاد شد، این پرسش پدید می آید؛

آیا چیزی به نام تاریکی داریم!؟

روشنی را که می بینیم. چیزی است برگرفته از خورشید ... تاریکی چیست!؟

نبود روشنی!؟ پس؛

از نبرد نبود با بود سخن داریم!؟

آیا از این دوگانگی که پدید آورنده ی نبرد نیز هست، به دوگانگی پنداری نمی توان یاد

کرد!؟

در این جا «پای خدایان پنداری» پیش می آید که ردپاشان را در یونان می توان دید!

به ایران باز گردیم و رهی به جهان بینش (عالم عرفان) خودمان یابیم. می خواهیم

دستگاهی را باز گشایم که از آن به «یاران هستی – امشا سپندان» یاد می شود. این

دستگاه از شش ویژگی فراهم آمده است:

\* بهمن – برترین منش نیک

\* اردی بهشت – برترین داد یا غانون نیک

\* شهریور – برترین فرمانروایی نیک

\* سپندارمذ – برترین مهر پاک و فروتنی نیک

\* خوررداد – برترین رسایی نیک

\* امرداد – برترین جاودانگی نیک

هم آهنگ کننده ی دستگاه بینشی، یکی از این سه :

\* سروش \* اهورامزدا \* خرد خواننده می شود که یگانه با هم ، هستی را پدید می

## ایران زمین

آورند.

آیا شگفت نیست اگر همه ی این ویژگی ها را در مردمان، به ویژه در تکدانگان جهان هستی، آشکار و نهان ببینیم؟! در هریک از یاران هستی، یگانگی (وحدت) را همراه با نژادگی (اصالت) گواه نیستیم!؟

اکنون گونه ای نبرد در این دستگاه را، گواه باشیم!

هریک از شش یار هستی را، نبردی است پیگیر با ویژگی های بد، ویرانگر و... هرکدام را، سرگرم جنگی همیشگی اند! اکنون پتیارگان و یا ویژگی های زشت و مرگبار دورن دستگاهی را بشناسیم؛

در برابر بهمن ...

\* اک منه، دید بدمنشی .

در برابر اردی بهشت ...

\* اندرا، دیو فرینده و گمراه کننده

در برابر شهریور ...

\* سئورو، دیو شهریاری بد، آشوب و مستی

در برابر سپندار مذ ...

\* ترومیتی، دیو ناخشنودی، خیره سری و شورش در برابر خورداد ...

\* ترو یا تئوروی، دیو گرسنگی، تشنگی و خشکی در برابر امرداد ...

\* زنی ریش یا دیو تباهی

سپننه مینیو\_ انگره مینیو

برای آن که گوشزدی به «اهریمن» شود، ناچار باید از دو ویژگی همزاد در آفرینش یاد کنم؛

«سپننه مینیو» \_ «انگره مینیو» اگر برخی از پژوهندگان، زرتشتیان را دوگانه پرست دانسته اند، در پی باور به «دونیروی همزاد» که گاه از آن دو به «دو گوهر» یاد شده،



## ایران زمین

هست.

\* سپننه مینیو، آفریننده، سازنده، کارا، چهره دهنده، فراوانی، افزاینده، مهر، دوستی و ... است

\* انگره مینیو، کشنده، ویرانگر، کاهش، آز، فرومایگی، دشمنی، نا هم آهنگی، پسگرایی و ... است

گروهی از دوگانگی آفرینشی در باور ایرانیان یاد می کنند و یادآور چیزی به نام آفریدگار نیکی و آفریدگار بدی، و جدا از هم هستند.

گروهی آفرینش بدی و خوبی را از یک خداوند می دانند. در گات ها از آن جا که یگانگی را گواه ایم،

هستی دار جهان را، «همه نیک» می بینیم و سپننه مینیو را، برخوردار از پاره ای ویژگی های اهورا مزدا گواه ایم نه خود او. چونان هریک از یاران هستی که هیچ کدام به تنهایی هستی دار جهان نیستند. به خدای گات ها باز گردیم که «همه نیکی است» و یا به گفته ای دیگر «روشنی ناب».

اکنون به ویژگی دیگر در «جهان منشی» اندیشیم که از آن به «انگره مینیو» یاد می شود. گفتیم که از دید گات ها، هستی یگانه است و نیک پس در گات ها، هستی داری که بد، زشت، ویران و ... باشد نداریم. برای نمونه؛

خدای روشنی ناب داریم، خدای تاریکی یکدست نداریم ... به گفته ای دیگر؛ برخوردار از سپننه مینیو که نشان از یگانگی آفرینش دارد، در برابر خود، خدای واژگون خود را ندارد!

شاید بتوان «انگره مینیو» را از «دید منشی» شناخت. برای نمونه؛ نبودن روشنی ناب است که جهان را در تاریکی یکدست فرو می برد... در اوستا یا بهتر گوئیم،

بخش هایی جز گات ها که در درازای زمان نوشته یا سروده شده، انگره مینیوی منشی، «اهریمن کُنشی» یا آفریدگار بدی، زشتی و ... برداشت شده، چیزی به نام «دوگانگی»

### ایران زمین

چهره نموده است! چیزی که در گات ها دیده نمی شود! نیک می دانم که؛  
یادی از استاد فرزانه، ایرانی کوشنده و پاک سرشت، استاد فرهنگ مهر کنم که در «دیدنی  
نو از دینی کهن \_ فلسفه ی زرتشت» در بخشی که از این دو همزاد یا دو گوهر یاد می  
کند، چنین آورده اند؛  
«فلسفه دوگانگی اخلاقی، جای خود را به فلسفه ی دوگانگی آفرینشی داد...» این همه،  
نشان از دستکاری های پنداری دارد که در ترازوی خرد یا سنگ سنجش گات ها، به  
راستی تلخی پی می بریم که ؛  
در درازای زمان، فروشندگان کالای دینی، به خود پروانه دادند، نوشته های واژگونه ای بر  
جای نهند که با دلنشین سروده های زرتشت در گات ها، هم آهنگ نیست! از این روی،  
نیاز به پالایش، خودی نشان داده است.

اهورای یگانه و بی چهره!

از دید فرهنگ ایران، هستی بی رنگ است و رنگ پذیر. ما این ویژگی را در نشان  
فرهنگی ایران، آشکار می بینیم. از آن روی که هستی آشکار، پرتویی است از هستی  
پنهان. اگر اهورامزدا، چهره می داشت، می بایست از هستی گونه گون، نشانی رویایی و  
... در او می دیدیم که چنین نشده است .

خدا یا هستی دار بی چهره ی ایرانی، چنان با هستی یافتگان و از آن میان مردمان  
نزدیک است که، هرکس چنان خدا را با خود نزدیک و یگانه می بیند که او را «خدای  
من» می خواند و در تنگنای واژه، وی را چنین می خواند:

«ندانم چه ای آن چه هستی تو راست»

خدای ایرانی، یگانه هست و بی چهره.

شاید بتوان به مانند گفت:

آیین، هستی بی چهره ی درخشش یافته است که در پناه روشنی، هر هستی یافته ای،  
خویشتن را در آن می بیند.

### ایران زمین

ما نیز می توانیم خود را در خدا ببینیم. نیکبخت کسانی که خدا را در خود بینند.

دو خدا و یک نگاره!؟

نشان زیبای فروهر

آیا گاه از برابر دبیرستان های پیروز بهرام و انوشیروان دادگر تهران و آموزشگاه استاد خدابخش در تهران پارس، آتشکده ی تهران پارس ، در مهر تهران، آتشکده ی یزد، شیراز، کرمان و به روزگار آوارگی و سرگردانی، در مهر رستم گیو در شهر وست مینستر اورنج کانتی، سن حوزه در آمریکا و ونکوور کانادا و ... گذشته اید و یا روزگاری کلاه افسران نیروی هوایی شاهنشاهی ایران را دیده اید که نشانی بس زیبا، بر بالای بلند خود داشت و به آن «فروهر» گفته می شود؟

و چه فروهرهای زیبا و با فر و شکوهی در مانده های باستانی ایران، و از آن میان در شوش، تخت جمشید و بگستان (بیستون) دیده می شود.

از فروهر چه می دانید؟

من خود دفتری زیر نام «زیست و زندگی فروهر» دارم که تا کنون چندبار چاپ و پخش شده است.

فروهر، پرتویی است از هستی که در نهاد هرچیز و هر کس، یافت می شود.

برخی از دانشمندان فرنگی، همان کسان که گمان می فرمایند، «همه چیز آنان دانند!» در ماندگار دفترهاشان، زیر نگاره ی فروهر، درشت و چشمگیر نوشته و چاپ زده، چنین به چشم می خورد:

«پیکره اهورامزدا»

شگفت انگیزتر از نوشته ی استادان خاور شناس (مستشرق) پیگیری «استادان همه دان خودمانی!» است که آنان هم نوشته ی فرنگان را به پارسی برگردانده نام «اهورامزدا» را زیر نگاره ی فروهر به زیور چاپ آراسته و اینان نیز نوشته اند؛

«پیکره اهورا مزدا» ... و گویا نمی دانند؛

خدای ایرانی نه چهره دارد و نه تندیس که استادان رونویسی فرموده، «فروهر» را اهورا

## ایران زمین

مزدا نوشته، آموزش داده و از خود نادرستی برجای نهاده اند!

اکنون این پرسش پدید می آید؛

«چهره، نگاره، پیکره و ۰۰۰ اهریمن کجاست!؟»

«آیا از میان این همه خدا- نیم خدا - بچه خدا و خدا، تنها یکی چهره دارد!؟» ...  
شگفتا که در این روزگار و سرگردانی، از میان کسانی که همزبان ما هستند و گاه شنیده  
ام که خویشتن را ؛

ایرانی، باستان شناس، جامعه شناس، مردم شناس و چند ... شناس دیگر و ... دان دگر  
خوانند و خود را دانای زمانه می دانند همچون دستار بندان بی دانش و فرهنگ روستاهای  
دور افتاده که بر دوش مردم سوار بودند، در آستانه ی هزاره ی سیوم، از جام جهان بین  
پارسی زبان، گویی چهره ی مار نشان بینندگان می داده اند و با شادمانی، آوای  
مارمارشان بالا می رفت و چه ها کردیم و چه ها می کنیم و ... با بی شرمی هرچه  
بیشتر، به؛

«آفرینش رنگ پیکره ی فروهر»

سرفرازی می فروختند و می فرمودند؛

«مایه افتخارات ماست که پس از سالیان دراز، موفق شدیم با مطالعات زیاد جامعه  
شناسی و ... فروهر را رنگی بزیم مطابق اصل!»  
شاید بیندیشید شوخی می نویسم!

این است نمونه ای از کردار زشت ایرانیانی که به پیروی از آنیران، در جهان پندار، سر در  
آغوش همسر و یا زیر بال خود فرموده، من ام من ام می کنندو «فروهر رنگ کرده!» در  
گفتار می آوردند!

... و چه دانش فروشی ها که در پی یافته شدن کالبد مومیایی شده ی شاهزاده ی ایرانی  
از خود نشان دادند!

در ویرانه ی شوش، بازمانده از روزگار آبادانی خود به هنگام شاهنشاهی هخامنشیان، بر  
دیواره ی یکی از تالار های نامدار شوش، کاشی های رنگینی از نگاهبانان پارسی و مادی

### ایران زمین

داریم و جانوری که به زیباترین گونه ای رنگ آمیزی شده، هم اکنون نمایش دهنده ی یکی از دیوارهای کاخ لور در بزرگترین و با ارزش ترین گنجخانه ی جهان، در پاریس است. بازدیدکنندگان بخش ایران، نه تنها می توانند دلشاد به دیدار از آن دیوار آراسته شوند که می توانند نگاره ی رنگین اش را داشته باشند و تا جایی که به یاد دارم، نمونه ساخته شده اش را هم دارند می فروشند ...

در همان جا، چهره ی رنگین فروهر روی کاشی، از آن روزگار هخامنشیان را هم دارند و ...

دروغگویان فروهر رنگین را از آن خود می دانند و بدبختانه برخی از ایرانیان بهدین هم فریب انیرانی چون آنان می خورند! این هم ردپایی از اهورا مزدا ی دروغین رنگین کار خودمان!

راستی را که؛

گرفتار چه گرداب گندی شده ایم! استادان انیرانی، فروهر را پیکره ی اهورا مزدا می دانند و می شناسانند!

در این گوشه از جهان، استادان اسلامی، ساخته ی انیرانی را رنگ می کنند و برای انجام کار فرهنگی، پیشکش می فرمایند!

※ یکی بود، یکی نبود!

راستی؛

«یکی بود، یکی نبود!؟»

دستکم در این هزار و دویست سی سد سالی که از سروده و نوشته ی ذری، دستمایه در دست داریم، ویژگی های فرهنگی، سینه به سینه از مادران و پدران به فرزندان رسیده و دست به دست گشته، تا به ما رسیده است و ...

اوسانه ها (اسطوره ها) ، افسانه ها و داستان ها، بهترین و برترین کالب (قالب) یا پیاله است که خداوندان داستان بتوانند آن چه را از فرهنگ خویش برداشت دارند، در آن پیاله

### ایران زمین

ریزند و به بایگانی دل سپارند تا فرزندان ، ویژگی های فرهنگی را دریابند و به آیندگان رسانند و فرهنگ زنده و جهانگیرمان، با برخورداری از پویایی، جاودانگی داشته باشد. بی گمان، ما از مادران و پدران خود، یا آنان که برای ما داستان گفته اند، شنیده ایم که همواره، چنین آغاز کرده اند:

« یکی بود، یکی نبود! »

آیا به راستی؛

«یکی بود، یکی نبود!؟»

چرا آنان گفتند و ما برای فرزندان گفتیم و می گوئیم؛

«یکی بود، یکی نبود!»

مگر شدنی است چنین باشد!؟

اگر «بود» ی در کار است که باید باشد،

چه گونه در برابرش «نبود» ی را باید گواه بود!؟

در واژهگان پارسی، واژه ی فرزانی (فلسفی) پر ارجی چون «هستی» داریم که در برابرش «نیستی» نیست. زیرا؛

اگر «نیستی» باشد، نمی توانیم در باره اش بیندیشیم چه رسد بدان که در برابر «هستی» اش دانیم و پیرامون اش سخن گوئیم!

بود و نبود نیز از همین گونه ویژگی برخوردار است.

اکنون دیگر بار به سرآغاز داستانسرایی افسانه گوینان باز گردیم و ، یکی بود، یکی نبود! اندیشیم.

نیاکان ما، از گذشته های دور، یگانگی هستی را به شناخت رسیدند و چیزی زیر نام «وحدت وجود» از خویش بر جای نهادند و فراموش نکنیم که؛

بر سر شناختی چنین، جان پیشکش هستی کردند!

پیشینیان ما، با بهره گیری از دستگاه فرزانی سه پایه ای، پیامی جهانگیر را در سه واژه ی ساده ریخته، جهانیان را ارمغان داشته اند. چنان ساده که هر مادر نشسته در کنار

### ایران زمین

گهواره ی کودک را، توان دریافت و باز تاب اش بود و، هست و خواهد بود.  
کلید راهیابی به چنان دستگاه فرزانی بیمانند، تنها با شناخت فشاری است که گوینده روی  
واژه ی «یکی» میانی می آورد. آن هم فشار بر دل واژه ، چه؛  
دل هستی را می شکافت تا از آن جا؛  
راهی به هستی بی رنگ و رنگ پذیر یابد.  
شما همچون مادران و پدران خود شناخته، سرآغاز سخن را این گونه خوانید؛  
«یکی بود، یکی نبود!» یا همان گونه که ازدگران یاد گرفته اید؟! بیگمان، یاد گرفته،  
شما را آزاد نمی گذارد و می گوید «یکی بود، یکی نبود!»  
اکنون به گونه ای دگرش خوانیم و نکته ای دریابیم.  
«یگانه ی چندگونه» یا «چند گونه ی یگانه»  
این ویژگی را ایرانیان دانشمند، در کالب زبان بیگانه ریخته، از خود سخنی چنین برجای  
نهاده اند؛  
«وحدت و کثرت» یا «کثرت و وحدت»  
برای آگاهی بیشتر به این اندیشه، باید رهی به جهان پرشکوه « بینش ایرانی» برد. همان  
دستگاهی که از آن به «دستگاه عرفان ایرانی» یاد می شود.  
کدام دستگاه!؟  
همان دستگاهی که «یاران هستی» اش خوانده اند.  
دستگاهی که در یک واژه ی «امشا سپندان» چکیده شده است. خوب است بار دگر، به  
این نوشته بازگردیم و یادی از نام و نشان فراهم آوردگان این دستگاه کنیم؛  
(به ایران باز گردیم و رهی به جهان بینش (عالم عرفان) خودمان یابیم .  
می خواهیم دستگاهی را باز گشاییم که از آن به «یاران هستی- امشاسپندان» یاد می  
شود.

این دستگاه از شش ویژگی فراهم آمده است :

\*بهمن - برترین منش نیک

## ایران زمین

\* اردی بهشت – برترین داد یا غاتون نیک

\* شهرپور – برترین فرمانروایی نیک

\* سپندارمذ – برترین مهر پاک و فروتنی نیک

\* خرداد – برترین رسایی نیک

\* امرداد – برترین جاودانگی نیک

هم آهنگ کننده ی دستگاه بینشی، یکی از این سه :

\* سروش \* اهورامزدا \* خرد خوانده می شود که یگانه با هم ، هستی را پدید می آورند.

آیا شگفت نیست اگر همه ی این ویژگی ها را در مردمان، به ویژه در تکدانگان جهان هستی، آشکار و نهان ببینیم؟! در هریک از یاران هستی، یگانگی (وحدت) را همراه با نژادگی (اصالت) گواه هستیم ((

نیاکان سرفرازمان، هرگروه یکی از سه هم آهنگ کننده رابریزیدند و باور داشتند که؛ دستگاه بینشی را، آن ویژگی، یگانه می کند.

شماری سروش، برابر با فرمانبرداری را پذیرا شدند.

برخی اهورامزدا یا سرور دانا را ، برگزیدند.

گروهی خرد یا اندیشه ی نیک را ، هم آهنگ کننده هستی دانستند.

شما چه برداشتی دارید!؟

به هستی بنگریم و به یگانگی و چندگانگی.

آیا شما هم هستی پنهان را در «دستگاه بینشی ایرانی» می بینید؟ هستی پنهانی که درونمایه ی هستی آشکار است.

دگران خواسته اند برای ما، خدایان گوناگون بسازند! ... از بخت بد، کم نیستند خودیانی که به پرداخت ساخته ی بیگانه پرداخته، آب به آسیای بیگانه سرازیر کرده، نان و خورشی از پرداخت خود، دریافت داشته اند !

با بهره گیری از آن چه آمد، آیا اندیشه ی برخوردار از خرد، نمی تواند در اندرون خویشتن



### ایران زمین

خویش، پرسشی چنین شگفت انگیز از خود داشته باشد؛

دوگانه پرستی و ایرانی؟!؟

ایرانی، از گذشته هایی بس دور، هستی را یگانه دیده، به پرسش یگانگی پرداخته و فرجام

کار؛

ایرانی خدای یگانه را در اندرون خود دیده که از او گفتاری چنین برجای مانده است:

«به خدا، تو خود خدایی – اگر اندکی خود آیی»

کی به خود می آییم!؟